

حسین خدیو جم

شهر ۱۳۵۶ - شهید ۲۴ مهر ۱۳۶۵

در اواخر بهار ۱۳۴۱ که به خدمت‌گزاری در کتابخانه ملی منصوب شدم با سیه‌چرده بلند بالائی که هم سن و سال خودم می‌نمود آشنا شدم. خود را حسین خدیو جم معرفی کرد. کارش را نستین پشت میز مراجعات تالار مطالعه عمومی معین کرده بودند. می‌بایست درخواستهای مطالعه‌کنندگان را بگیرد و به کتاب آورنده بدهد و چون کتاب آورده می‌شد به‌خواننده بسپارد و در دفتری که پیش روی داشت رسید بگیرد. ناظم تالار مطالعه بود.

چند روز پس از آشنایی نخستین، سرزده به‌همان تالار رفتم. او را غرق و گرم خواندن کتابی دیدم. چون مرا دید سراسیمه کتاب را بست. برخاست و پیش آمد و پرشی اداری کرد. طبعاً به‌منظور آنکه از جانب من ایرادی بر او گرفته نشود. روزی پس از آن به‌دفترم آمد و گفت آن روز حتماً از کتاب خواندن من ناراحت شدید. آمده‌ام بگویم یا ازین کسار برم دارید و یا مجاز باشم که ضمن نظارت بر تالار کتاب هم بخوانم و قصه زندگی خودش را به‌کوتاهی گفت. گفت پدرش یزدی بوده است و از یزد به‌مشهد مهاجرت کرده‌اند. زندگی سخت و تنگی داشته‌اند. ناچار در کوچکی باشاگرد درودگری کمک به‌زندگی خانواده می‌کرده است. تا اینکه شوق فرا گرفتن علم بر او نهیب می‌زند و او را در زمانی که جوانی برومند شده بود به‌سوی مدرسه می‌کشاند. زن و بچه داشت که تصدیق دوره ابتدایی می‌گیرد. چند سال پس از آن با داشتن گواهینامه تحصیلات متوسطه می‌تواند خود را به‌دانشکده ادبیات برساند. در لابلای این ایام به‌مناسبت آشنایی با بعضی از طلبه‌ها به‌حاشیه درس در حوزه علمی هم می‌رفته است.

با به‌پایان رسانیدن دانشگاه مشهد، خواستار افق بازتری می‌شود و زندگی تازه و سختی را در تهران آغاز می‌کند و می‌تواند در کتابخانه ملی کاری بیابد که با ذوقش مطابقت داشت. گفت به‌این جهات باید قبول کنید آنچه می‌گویم صادقانه است. عاشق مطالعه و تحقیق هستم. گفتم کتابخانه جای این‌گونه افراد و نیازمند به‌آن‌هاست. به‌نظم عیبی ندارد که درخواستهای خوانندگان را باعلاقه و بی‌وقفه انجام دهید و حفظ‌کنانها را از دستبردها وظیفه خود بدانید و ضمناً اگر فرصت ووقتی هم پیش آمد کتاب بخوانید. چه‌ساکه اول وقت و یا بعضی از روزها خواستاری هم برای کتاب نباشد و شما فارغ باشید. گفتم اگر کتابداری دانشمند باشد و از مطالب و مندرجات کتابها آگاه باشد بهتر می‌تواند به‌پرسشهای مراجعه‌کنندگان پاسخ بگوید و حتماً با دلسوزی و مهربانی و آشنایانه تقاضاها را می‌پذیرد. مثالهایی هم زدم تا خیالش را آرام بخرم. پرسیدم چه می‌خواندید. گفت کتابی از طه حسین. گفتم پس عربی می‌دانید. گفت بله. چیزهایی هم ازین زبان ترجمه کرده‌ام مانند کتاب عمر فروخ درباره معری. آشنایی ازینجا آغاز شد.

محیط گشاده تهران و محافل ادبی و فرهنگی آن برای خدیو جم همچون دریایی بود که او خود را بدان رسانیده و همچون رودی در دل دریا پخش شده بود. هرکجا آگاه می‌شد جلسه‌ای و انجمنی هست به‌آنجا سر می‌زد. منظم به‌دفتر مجله سخن، دفتر مجله یقما، دفتر مجله راهنمای کتاب و بعدها دفتر مجله وحید آمد و شد داشت و از آن راه توانست به‌بسیاری از جلسه‌های دوستانه ادیبان و شاعران که سن پدر او را داشتند راه بیابد. هم با جوانان می‌جوشید و با آنان شب‌زنده داری داشت و هم از محضر پیران و گوشه‌نشستگان بهره می‌برد. روز و شبش را بسدین صورت می‌گذرانید. با گفتن يك «الهی زنده باشی» وارد می‌شد و آشنا می‌شد و سرانجام کار را به‌دوستی می‌کشانید. دوستان هم به‌شوخی او را «الهی زنده باشی» می‌خواندند.

خدیو جم آرام آرام با مردان مشهور ادب و سیاست معشور شد و توانست در دوره خدمت‌گزاری خود در وزارت فرهنگ و هنر از حمایت و عنایت اولیای امور برخوردار می‌باید و پیشرفت‌های نمایانی بکند و امکاناتی یافت که برای پیشرفت معنوی و علمی او مؤثر بود. چند سفری که به

کشورهای اروپائی، افریقایی و آسیایی کرد همه را از برکت خلق و خوی خود و توجه و التفات پشتیبانان خود داشت. خدیوچم پس از انتشار چند کتاب و چندین مقاله و شرکت در چندین کنگره و آشنا شدن با بسیاری از مسؤولان امور فرهنگی مملکت به مرتبت رایزنی فرهنگی ایران در افغانستان که به چند نظر مهم و حساس بود ارتقاء مقام یافت. در آنجا هم با دوستان افغانی به لهجه شیرین مشهدی گپ می‌زد و هریک را به فراخور مشرب و هواچس نصانی دلشاد و آباد نگاه می‌داشت.

قسمتی از زندگی فرهنگی او در بنیاد فرهنگ ایران گذشت. سازمانی که دکتر پرویز خانلری با توانائی و بینائی و کاردانی برای آن بنیاد ایجاد کرده بود و افرادی چون خدیوچم را به دبستگی می‌پذیرفت و موجبات بالیدن و آگاه شدن بیشتر آنان را فراهم می‌ساخت. خدیوچم قسمتی از پیشرفت علمی خود را مرهون این سازمان و حمایت خانلری بود. در آنجا از علم و معرفت همکاران فرنگ تحصیل کرده و کتابخانه وسیع آنجا بهره می‌برد. به گمان من دوتنی که بیش از هر کس دیگر خدیوچم را در افق تهران پرواز دادند یکی نویسنده چیره دست و دستگیر جوانها مرحوم علی دشتی بود و دیگری دکتر پرویز نائل خانلری.

خدیوچم در دوره دکتری دانشگاه بیروت نام نوشت و مدتی هم در آن شهر زیست و از لطف و مهربانی عقیف عسیران برخوردار شد. رساله اش را به چه مرحله رسانید نمی‌دانم.

خانه و کتابخانه مجتبی مینوی از جاهایی بود که خدیوچم بدانجا آمد و شد می‌کرد و دریای پهناور اطلاعات مجتبی مینوی را در کنار داشت. البته گاهی که مطلبی نادرست می‌گفت مینوی دریاوار براو می‌آشوبید و او را به پای در گلیم خود کشیدن وامی‌داشت.

جزین مجمع اصحاب چلوکباب چهارشنبه که در مسجد سهسالار حلقه‌ای داشتند یکی از سرچشمه های زلال نوشی او بود. از محیط طباطبائی، احمد آرام، حبیب یغمائی، دکتر جعفر شهیدی، دکتر مهدی محقق و تنی چند دیگر ازین مایه‌ورها نکته‌ها فراگرفت و از همنشینی آنها به آشنائیهای تازه دست یافت.

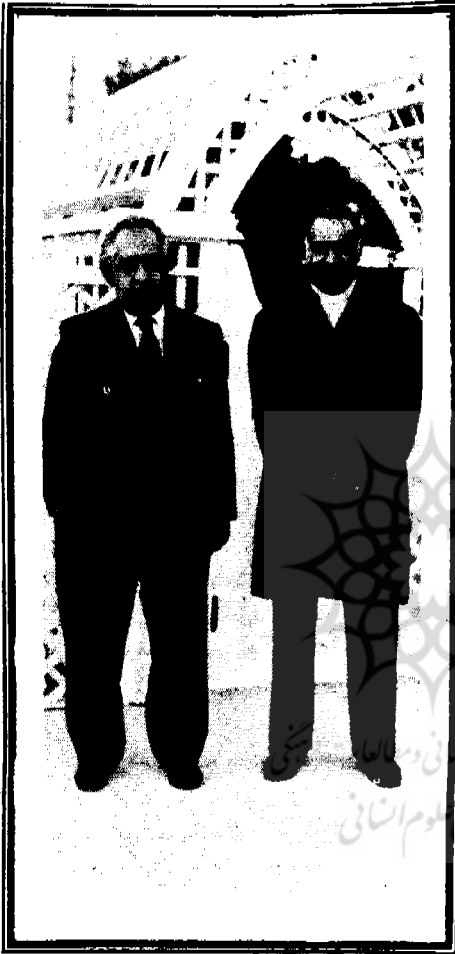
دشواری زندگی تهران و چند فرزند دلیند داشتن خدیوچم را به کوششی واداشت که متناسب با سینه رنجور او نبود. اما چاره نداشت. می‌بایست امکانات تحصیل و آسایش فرزندان خود را فراهم سازد. درین مرحله بسیار می‌کوشید.

خدیوچم فارسی را شیرین می‌نوشت و اندیشه خود را خوب می‌پروراند. نمونه اش مقدمه‌هایی است که بر کتابهای چاپ خود نوشته است. در نامه نویسی دوستانه هم ظرافتها و تازگیهای خاص داشت. شعر هم گاهی می‌سرود، از برای شوخی یا پاسخ. دوستان به یاد دارند که دومین کنگره تحقیقات ایرانی در مشهد تشکیل شد. خدیوچم هم که از شرکت کردن در کنگرها لذت می‌برد آنجا بود. جمعی از شرکت کنندگان ابیاتی چند در لباس قصیده به مناسبت حوادثی که در کنگره پیش می‌آمد و نیز به مناسبت وضع و حال رفقا می‌سرودند و خوشمزگی می‌کردند. از جمله در یکی دوبیت آن قصیده اشاره‌ای به طنز به خدیوچم شده بود. خدیوچم آن شوخی را برنتابید و چون به تهران آمد ابیاتی چند در پاسخ سرود و در مجله وحید به چاپ رسانید.

خدیوچم در دو رشته دارای کتاب و تالیف است. دسته‌ای ترجمه‌های اوست از متون کهن تازی و نیز نوشته‌های کنونی نویسندگان عرب. دسته دیگر متون فارسی است که منتشر ساخته است و درین زمینه کار عمده اش انتشار ترجمه احواء علوم الدین و کیمیای سعادت غزالی است.

در ترجمه نوشته‌های عربی کنونی، نخست گرایشی به برگردانی کتابهایی داشت که معرف اندیشه ابوالعالی مغری باشد. هیچگاه مناسبتی پیش نیامد از خدیوچم پیرسم چگونه از سویی مغری را می‌پسندیدی و از سویی دیگر غزالی را.

خدیوچم درین دو ساله سخت بیمار بود و نزار شد. هفته به هفته تکیه تر می شد. از آن تناوری و شادابی چیزی برجای نماند. چند روز آخر عمر را به مشهد رفت و شب حرکت تلفنی کرد که وصیت گونه بود. همانجا درگذشت و کنار بقعدای که مشهور به گور غزالی شده است به خاک سپرده شد.



دو عکس که از خدیوچم برداشته ام. ۱- در کابل به هنگام رایزنی فرهنگی در کنار دکتر حسین داودی سفیر آنوقت ایران (۱۳۵۵) - ۲- کنار آرامگاه فردوسی با حبیب یغمایی و آرش بهنگام کنگره ناصر خسرو (۱۳۵۳)

با آوردن فهرست کتابهای کار خدیوچم یاد او را تازه می کنیم و برای آن مترجم و دانشمند از دست رفته آموزش ایزدی و شادی روان خواستاریم.

۱۳۴۲ عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره: از عمر فروخ

۱۳۴۲ روز مادر: با همکاری مهستی بحرینی

- ۱۳۴۴ گفت و شنود فلسفی در زندان ابوالمعلا معری: از طه حسین.
- ۱۳۴۳ هماهنگی مردم: از احمد بن ابی یعقوب اسحاق یعقوبی.
- ۱۳۴۴ همکاری با مینوی در چاپ شدن «هفتاد سالگی فرخ».
- ۱۳۴۵ استخراج آبهای پنهانی: از ابوبکر محمد بن الحسن الحاسب الکرچی.
- ۱۳۴۵ حقایق الاخبار: محمد جعفر خورموجی.
- ۱۳۴۵ روضه خلد: از مجدخوافی تصحیح مهدی فرخ (کوشش در چاپ آن).
- ۱۳۴۵ کتاب از نظر شاعران و نویسندگان.
- ۱۳۴۶ روش صحیح نسخه‌های خطی: از صلاح‌الدین المنجد.
- ۱۳۴۶ مفاتیح‌العلوم: از ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب خوارزمی.
- ۱۳۴۸ جبر و مقابله: از محمد بن موسی خوارزمی (تجدید چاپ شده است).
- ۱۳۴۸ احصاء‌العلوم: از ابونصر فارابی.
- ۱۳۴۸ آن روزها: از طه حسین.
- ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۹ احیاء علوم‌الدین غزالی: ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی (درهشت مجلد).
- ۱۳۵۲ مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب‌خان اصفهانی. (دوبار چاپ شد).
- ۱۳۵۳ معجم شاهنامه: تألیف محمد بن الرضا بن محمد العلوی الطوسی.
- ۱۳۵۹ واژه‌نامه حافظ (برین کتاب انتقادهای سخت نوشته شد و خدیو جم تاب انتقاد نداشت).
- ۱۳۶۱ کیمیای سعادت: از محمد غزالی (در دو جلد).
- مرحوم خدیو جم پس از انتشار مسیر طالبی، کتاب سرگذشت مسعودی تألیف ظل‌السلطان را به‌خواهش من برای مجموعه‌ای که مسیر طالبی در آن به چاپ رسیده بود آماده ساخت که چاپ حروفی بشود. اما آن مجموعه با از میان رفتن سازمان کتابهای جیبی از میان رفت و چند سال پیش آن کتاب را برای چاپ شدن به انتشارات اساطیر سپرد و حروفچینی شد تا به چاپ برسد و این بار منتشر شدن دو چاپ حروفی از روی چاپ سنگی نخستین و سپس کمبود کاغذ سرگذشت مسعودی را دچار سرنوشت نامسعودی ساخت. خدیو جم نماند که صورت چاپ شده رنج خود را ببیند.

ایرج افشار

از اشعاری که در سوک خدیو جم سروده‌اند بطور نمونه نقل می‌شود:

ای درینا ز جهان رفت ادیبی فاضل	او که با زندگی ساده خود ساخته بود
عمر خود صرف کتاب و ادب و علم نمود	که جاینها به‌دگر چیز نپرداخته بود...
بیگمان جای «خدیو جم» ما هست بهشت	زانکه یک مرد ادب‌پرور خود ساخته بود

ابراهیم صهبا

«الهی زنده باشی» بر زبان داشت	که شد خاموش و ناگه از زبان رفت...
رفیق با وفای دوستان بود	رفیق با وفای دوستان رفت...
غزالی را رفیقی دیگر آمد	که مهمان در سرای میزبان رفت
به‌سوک آن عزیز رفته از دست	ز چشمان «بقا» اشک روان رفت

علی باقرزاده (بقا)

چون او بشد ز جمع جدا	کم کن حروف «جدا» تو هم
از نام پاک شریف او	دکتر حسین خدیو جم

دکتر عبدالحسین جلالیان (یزد)